

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: کریس هجیز
برگردان از: آمادور نویدی
۱۷ اپریل ۲۰۲۱



کریس هجیز

استعمار صهیونیستی فلسطین



جنگ بین اسرائیل و فلسطین حاصل دشمنی های قومی- نژادی دیرینه آباء و اجدادی نیست. این یک کشمکش فجیع بین دو ملتی است که ادعای مشابه مالکیت بر سر یک سرزمین دارند. این پروژه یک درگیری جعلی و ساخته شده، محصول ۱۰۰ سال اشغال استعماری توسط صهیونیست ها (۱) و بعد هم اسرائیل است، که از طرف انگلیس، امریکا و بقیه قدرت های بزرگ امپریالیستی پشتیبانی می شود.

این پروژه در باره غصب مداوم سرزمین فلسطینی ها توسط استعمارگران است. این پروژه در باره تسلیم وادار کردن فلسطینی ها به عنوان مردمی بی هویت، خارج کردن آن ها از سرگذشت تاریخی به گونه ای که آن ها هرگز وجود نداشته اند و منکر حقوق بشر بنیادین آن ها شدن است. با وجود این، بیان این واقعیت های مسلم و انکارناپذیر استعمارگران یهودی - توسط گزارش های رسمی و اعلامیه ها و بیانیه های عمومی و خصوصی بی شمار، همراه با

مدارک و حوادث تاریخی حمایت شده است - اما از طرف حامیان اسرائیل به ضدسامی (که به غلط برجسب یهودستیزی می‌زنند) و نژادپرستی متهم می‌شود.

رشید خالدي (۲)، پروفیسور مطالعات مدرن عرب ادوارد سعید (۳) از دانشگاه کلمبیا، در کتاب خود «صدسال جنگ علیه فلسطین: تاریخ استعمار مهاجران و مقاومت، ۱۹۱۷-۲۰۱۷» (۴)، این پروژه طولانی استعمار فلسطین را با دقت اثبات کرده است.

تحقیقات جامع وی، که شامل ارتباطات داخلی، و خصوصی بین صهیونیست‌های اولیه و رهبران اسرائیل است، هیچ شک و شبهه ای باقی نمی‌گذارد که استعمارگران یهودی از همان ابتداء کاملاً آگاهی داشتند که جهت ایجاد کشور یهودی باید خلق فلسطین را مطیع و به تسلیم وادار کرد و از بین برد.

رهبریت یهود نیز کاملاً آگاه بود که تصمیمات وی باید در پشت نقاب حسن تعبیرها و مشروعیت کتاب مقدس یهودی ها به سرزمینی باشد که از قرن هفتم میلادی مسلمان شده، بحث در مورد حقوق بشر و دموکراسی، امتیازات استعمار به مستعمره شده و فراخوان دروغ برای دموکراسی و همزیستی مسالمت آمیز با آن‌هایی که برای نابودی هدف قرار گرفته اند.

خالدي به نقل از ادوارد سعید می‌نویسد: «این یک استعمار بی نظیر است که مشمول ما شده، و هیچ کاربُردی برای ما ندارد».

ادوارد سعید نوشت: «برای آن‌ها بهترین فلسطینی این‌ست که یا مرده باشد و یا کوچ کرده باشد. این بدین علت نیست که آن‌ها می‌خواهند ما را استثمار کنند، یا این‌که نیاز دارند ما را به سبک الجزایر یا افریقای جنوبی به عنوان انسان درجه دو نگه دارند».

صهیونیسم زائیده شرارت ضدسامی است. این پاسخی بود به تبعیض و خشونت که بر یهودیان تحمیل شده بود، خصوصاً در دوران پوگرام- کشتار (۵) در روسیه و اروپای شرقی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ که منجر به مرگ هزاران نفر شد.

تئودور هرتزل، رهبر صهیونیست ها در سال ۱۸۹۶ «دیر جودینستات» یا «دولت یهود» را منتشر کرد (۶) و در آن هشدار داد که یهودیان در اروپا امنیت ندارند، هشداري که طی چند دهه پیش‌بینی وحشتناک را با ظهور فاشیسم هیتلری به اثبات رسید.

پشتیبانی انگلیس از سرزمین یهودی همواره با ضدسامی (به غلط یهودی ستیزی) ملون بوده است. تصمیم سال ۱۹۱۷ کابینه انگلیس، همان‌گونه که در بیانیه بالفور (۷) آمده است، حمایت از «ایجاد خانه ملی برای مردم یهود در فلسطین» بخش اصلی از یک اقدام نادرست که بر مبنای استعاره ضدسامی (به غلط یهودی ستیزی) بود. این امر توسط نخبگان حاکم بریتانیایی جهت متحد کردن «یهودیت بین المللی» - از جمله مقامات یهودی تبار در مناصب ارشد در کشور جدید بلشویکی در روسیه - پشت کارزار نظامی با پرچمداری بریتانیا در جنگ جهانی اول انجام گرفت.

رهبران بریتانیایی متقاعد شده بودند که یهودیان سیستم مالی امریکا را در خفاء کنترل می‌کنند. یهودیان امریکایی، هنگامی که به آنها نوید یک سرزمین در فلسطین داده شد، امیدوار بودند و فکر می‌کردند، امریکا را وارد جنگ کنند که برای تأمین هیاهوی جنگی کمک مالی ارائه دهند.

جهت افزودن به خبرهای دروغ و عجیب و غریب ضدسامی (یهودی ستیزی به غلط)، بریتانیایی ها بر آن باور بودند که یهودیان و دانشمندان (جعلی ها - در ظاهر مسلمان یا مسیحی، اما در خفاء یهودی) - یا یهودی های رمزگذاری شده (۸)

که اجداد آن‌ها به مسیحیت گرویده بودند، اما همچنان تشریفات مذهبی را در خفاء ادامه می‌دهند - دولت ترکیه را کنترل می‌کنند.

بریتانیایی‌ها معتقد بودند که اگر به صهیونیست‌ها در فلسطین سرزمینی می‌دادند، یهودیان و یهودی‌های جعلی علیه رژیم ترکیه می‌شدند که متحد المان در جنگ بود و دولت ترکیه سقوط می‌کرد. بریتانیایی‌ها معتقد بودند که، یهودیت جهانی، کلید پیروزی در جنگ بود.

«با جامعه بزرگ یهودیان علیه ما»، به گفته سر مارک سایکس بریتانیایی (۹)، که با دیپلمات فرانسوی، فرانسوا ژرژ پیکو، پیمان محرمانه ایجاد کردند تا امپراتوری عثمانی (۱۰) را بین بریتانیا و فرانسه تقسیم کنند، امکان پیروزی صهیونیسم وجود نداشت. یک نیروی زیرزمینی قدرت‌مند جهانی که «دارای خلق و خوی متمایز، جهان وطنی، ناخودآگاه و نانوشته، اما اغلب ناگفته بود».

نخبگان بریتانیایی، از جمله وزیر امور خارجه آرتور بالفور (۱۱)، نیز براین باور بود که یهودیان هرگز در جامعه بریتانیا تلفیق و یکسان جذب نمی‌شوند، و برای آن‌ها بهتر بود که مهاجرت کنند. گفتنی است که تنها عضو یهودی نخست وزیر دیوید لوید ژرژ، ادوین مونتآگو، شدیداً مخالف بیانیه بالفور بود. او استدلال کرد که اخراج و مهاجرت یهودیان، دولت‌ها را تشویق می‌کند که یهودیان را به زور بیرون بیندازند و هشدار داد که: «فلسطین به گتوی جهان تبدیل خواهد شد».

پس از جنگ جهانی دوم، با اخراج یهودیان، زمانی که صدها هزار پناهنده یهودی، بسیاری از آن‌ها بی‌وطن شده بودند، هیچ جایی برای رفتن به جز فلسطین نداشتند. اغلب، جوامع آن‌ها در طی جنگ نابود، یا خانه هایشان مصادره شده بود. آن یهودیانی که به کشورهایمانند پولند برگشتند، متوجه شدند که جایی برای زندگی کردن ندارند و اغلب قربانی تبعیض و همچنین حملات پساجنگ ضدسامی (به غلط ضدیهودی) و حتی قتل‌عام شدند.

دولت‌های قدرت‌مند اروپایی جهت مقابله با بحران پناهندگان یهودی، قربانیان هولوکاست را از طریق ابحار به خاورمیانه فرستادند. بنابراین، رهبران صهیونیست دریافتند که آن‌ها باید اعراب را ریشه کن ساخته و جابه جا کنند تا بتوانند سرزمینی برای خودشان تأسیس نمایند، آن‌ها همچنین کاملاً مطلع بودند که آن‌ها را در کشورهایی که از آن‌جا فرار کرده یا بزور بیرون کرده اند، نمی‌خواهند.

صهیونیست‌ها و حامیان آن‌ها در صحبت درباره فلسطین، شعارهایی مانند «سرزمینی بدون مردم برای مردمی بدون سرزمین» را بر زبان می‌آوردند، اما، همان‌گونه که هانا آرنت، فیلسوف سیاسی گفت، قدرت‌های اروپایی سعی می‌کردند که جهت مقابله با جنایاتی که علیه یهودیان در اروپا اتفاق افتاده، جنایت دیگری علیه فلسطینی‌ها انجام دهند. این دستورالعملی جهت درگیری‌های بی‌پایان بود، خصوصاً از آن‌جا که دادن حقوق دموکراتیک کامل به فلسطینی‌های تحت اشغال منجر به ریسک از دست دادن کنترل اسرائیل توسط یهودیان می‌گردد.

ایدئولوژی پدرخوانده راست‌گرا، ژئوف جابوتینسکی، که از سال ۱۹۷۷ بر اسرائیل مسلط شده است، یک ایدئولوژی است که آشکارا توسط نخست وزیران: مناخم بگین، ایزهاک شامیر، آریل شارون، ایهود المرت و بنیامین نتانیاو پذیرفته شده است، بی‌پرده در سال ۱۹۲۳ نوشت: «هر جمعیت بومی در جهان تا زمانی که جزئی‌ترین امیدی داشته باشد که قادر به رهائی از خطر استعمار است، در برابر استعمارگران مقاومت می‌کند. این همان کاری‌ست که اعراب در فلسطین انجام می‌دهند، و تا زمانی که تنها یک جرعه امید باقی بماند که آن‌ها بتوانند از تبدیل "فلسطین" به "سرزمین اسرائیل" جلوگیری نمایند، در انجام آن سماجت می‌کنند».

خالدی اشاره می‌کند، که این نوع صداقت عمومی در میان صهیونیست‌های پیشین کمیاب بود. او می‌نویسد، اغلب رهبران صهیونیست «به خلوص بی‌گناهی اهداف خود اعتراض نموده و شنوندگان غربی خود و شاید هم خودشان را، با روایات افسانه‌ای در باره مقاصد بی‌خطر خودشان نسبت به ساکنان عرب فلسطینی فریب داده اند».

صهیونیست‌ها- در شرایطی شبیه به حامیان امروز اسرائیل- آگاهی داشتند که اعتراف به ایجاد سرزمین یهودی مستلزم بیرون کردن اکثریت عرب‌ها، فاجعه‌آمیز خواهد بود. چنین اعترافی منجر به آن می‌شد که استعمارگران همدردی جهان را از دست بدهند. اما در میان خودشان، صهیونیست‌ها بروشنی درک کرده بودند که استفاده از نیروی مسلح علیه اکثریت عرب‌ها برای پیروزی پروژه استعماری ضروری بود.

ژئوف جابوتینسکی نوشت: «استعمار صهیونیستی فقط زمانی می‌تواند به پیش برود و توسعه یابد که تحت حفاظت قدرتی باشد که مستقل از جمعیت بومی و در پشت یک دیوار آهنین باشد، تا جمعیت بومی نتواند نفس بکشد».

استعمارگران یهودی می‌دانستند که جهت پیروزی و زنده ماندن به یک حامی امپریالیستی نیاز دارند. اولین پشتیبان آن‌ها بریتانیا بود، که ۱۰۰ هزار پرسنل نظامی جهت سرکوب شورش فلسطینی‌ها در سال‌های ۱۹۳۰ فرستاد و میلیشای یهودی را که معروف به هاگانا بودند، مسلح نمود و آموزش داد.

سرکوب ددمنشانه شورش فلسطینی‌ها شامل اعدام‌های عمده و بمباران هوایی بود که منجر به کشته شدن ۱۰ درصد از جمعیت اعراب مرد بزرگسال، زخمی، زندانی و یا تبعید شد.

حامی دوم امریکاست، که اکنون، نسل‌های بعد، بیش از ۳ میلیارد دلار سالانه (۱۲) به اسرائیل کمک مالی ارائه می‌دهد.

علی‌رغم افسانه خودکفائی، اسرائیل در مورد خودش تقلا می‌کند و نمی‌تواند که مستعمرات فلسطینی خود را حفظ کند، بلکه این امر برای ولینعمت‌های امپریالیستی خود خواهد بود. به همین دلیل است که جنبش بایکوت، سلب و تحریم (۱۳) اسرائیل را می‌ترساند. به همین دلیل من نیز از جنبش بی‌دی اس حمایت می‌کنم.

صهیونیست‌های اولیه زمین‌های بزرگ و حاصل‌خیز فلسطینی‌ها را می‌خریدند و ساکنان بومی آن‌جا را بیرون می‌کردند، به مهاجران یهودی اروپائی اعزام شده به فلسطین، جایی‌که ۹۴ درصد ساکنانش عرب بودند، کمک مالی ارائه دادند، و سازمان‌هایی مانند اتحادیه استعمار یهودیان ایجاد کردند، که بعدها انجمن استعمار یهودیان فلسطین نام گرفت، تا پروژه صهیونیستی را نظارت کنند.

اما، همان‌گونه که خالدی می‌نویسد: «زمانی‌که استعمار در دوران استعمارزدائی پساجنگ جهانی دوم شهرت بدی گرفت، منشاء استعمار و عملکرد صهیونیسم و اسرائیل ماست مالی شد و براحتی در اسرائیل و غرب به فراموشی سپرده شد. در واقع، صهیونیسم- برای دو دهه فرزند خوانده نازپرورده استعمار بریتانیائی- خودش را به عنوان یک جنبش ضداستعماری تغییر نام داد».

«امروز، آن درگیری که توسط اقدام استعماری اروپائی کلاسیک قرن نوزدهم در یک سرزمین غیراروپائی ایجاد شد، و از سال ۱۹۱۷ به بعد توسط بزرگترین قدرت‌های امپریالیستی غربی دوران خود حمایت شد، بندرت با چنین عباراتی بدون جلا و لعاب توصیف می‌شود».

«درواقع، آن‌هایی‌که نه تنها تلاش‌های مهاجران جدید شهرک نشین اسرائیلی در اورشلیم، کرانه باختری، و بلندی‌های جولان اشغال شده سوریه را تجزیه و تحلیل می‌کنند، بلکه تمامی تشکیلات اقتصادی صهیونیستی را از لحاظ منشاء و طبیعت مهاجر استعماری خود اغلب بدنام می‌کنند. بسیاری نمی‌توانند تضاد طبیعی در این ایده را قبول کنند که اگرچه صهیونیسم بدون شک موفق به ایجاد یک موجودیت ملی شکوفا در اسرائیل شد، اما ریشه‌هایش بعنوان پروژه مهاجران

جدید شهرک نشین استعماری (همانند سایر کشورهای مدرن: امریکا، کانادا، استرالیا و نیوزلاند) است. و همچنین آن‌ها نمی‌توانند قبول کنند که اگر بخاطر حمایت قدرت‌های بزرگ امپریالیستی، بریتانیا و بعد هم امریکا نبود، این پروژه استعماری موفق نمی‌شد. بنابراین، صهیونیسم، همزمان، هردو، جنبش قومی و جنبش مهاجران استعماری بوده و هست».

یکی از عقاید استعمارگران صهیونیستی و اسرائیلی، انکار هویت معتبر، موثق، و مستقل فلسطینی است. در زمان کنترل فلسطین توسط بریتانیا، جمعیت رسماً بین یهودیان و «غیریهودیان» تقسیم شده بود.

یکبار، گلدایر-میر-نخست وزیر اسرائیل به طعنه گفت: «چنین چیزی بنام فلسطینیان وجود نداشته است... آن‌ها وجود داشتند». این پاکسازی قومی، که نیازمند یک اقدام برجسته از فراموشی تاریخی است، چیزیست که جامعه شناس اسرائیلی باروچ کیمیرلینگ (۱۴)، آن را «قتل عام سیاسی» خلق فلسطین می‌نامد.

خالدی می‌نویسد: «قطعی ترین راه جهت ریشه کن کردن حق مردم نسبت به سرزمین خودشان، انکار پیوند تاریخی آن‌ها به آن (سرزمین) است».

ایجاد کشور اسرائیل در ۱۵ مه ۱۹۴۸، بوسیله هاگانا (سازمان تروریستی) و دیگر گروه های یهودی از طریق پاکسازی قومی فلسطینی ها و کشتار هایی که ترور و وحشت را در میان جمعیت فلسطینی گسترش داد، انجام گرفت. هاگانا (سازمان تروریستی) که توسط بریتانیایی ها آموزش دیده و مسلح شده بودند، با سرعت اکثر فلسطین را تصرف کرد. اورشلیم غربی و شهرهایی مانند حیفا و جافا را همراه با شهرک‌ها و روستاهای بی‌شماری از سالکنان عرب خود خالی نمود. فلسطینی ها این لحظه را در تاریخ خود نکبه یا فاجعه می‌نامند.

خالدی می‌نویسد: «در تابستان ۱۹۴۹، دولت فلسطینی نابود گشته و اکثر جامعه آن ریشه کن شده بود». «حدود ۸۰ درصد از جمعیت عرب قلمروی که در پایان جنگ به دولت جدید اسرائیل تبدیل شد، از خانه و کاشانه خود بزور رانده شده و سرزمین و دارائی خودشان را از دست دادند. حداقل ۷۲۰ هزار نفر از ۳/۱ میلیون (یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر) فلسطینی به پناهنده تبدیل شدند. به لطف این تغییر خشونت آمیز، اسرائیل ۷۸ درصد از قلمرو الزمی سابق فلسطین را کنترل، و اکنون بر ۱۶۰ هزار عرب فلسطینی حکومت می‌کند که توانسته اند باقی بمانند، و بسختی یک پنجم قدرت جمعیت عرب قبل از جنگ است».

از سال ۱۹۴۸، فلسطینی ها بی باکانه تلاش‌های مقاومت را یکی پس از دیگری انجام داده اند، که همه با تلافی نامتناسب اسرائیل روبرو گشته و با اهریمن سازی، فلسطینی ها را بعنوان تروریست جلوه می‌دهند. اما علی‌رغم تبعیض آمیز اسرائیل، امریکا و بسیاری از رژیم‌های عرب جهت حذف آن‌ها از آگاهی و شعور تاریخی، مقاومت فلسطینی ها جهان را مجبور ساخته است که حضور و جود آن‌ها را برسمیت بشناسد. همان‌گونه که ادوارد سعید گفت، این شورهای پی در پی، به فلسطینی ها این حق را داد که به داستان خود، «اجازه فاش شدن» بدهند.

این پروژه استعماری اسرائیل را مسموم کرده است، زیرا که نادر ترین هیرانش ترسیده اند، از جمله موشه دایان و نخست وزیر اسحاق رابین که در سال ۱۹۹۵ توسط یک یهودی راست‌گرای افراطی ترور شد.

اسرائیل کشوری آپارتایدی است که در بی‌رحمی و نژادپرستی رقیب آپارتاید آفریقای جنوبی سابق است و اغلب از آن پیشی می‌گیرد. دمکراسی آن- که همواره مختص یهودیان است - و توسط افراط گرایان، از جمله نخست وزیر کنونی بنیامین نتانیاهو، قوانین نژادی را پیاده کرده است، چیزی که زمانی اغلب بوسیله متعصبان حاشیه ای مانند میر کاها (۱۵) پشتیبانی می‌شد.

اجتماع اسرائیل آغشته به نژادپرستی است. در مسابقات فوتبال اسرائیل شعار «مرگ بر اعراب» است. ارازل و اوباش و شبه نظامیان یهودی، گردن کلفت‌ها از گروه‌های جوانان راست‌گرا مانند ایم تیرتزو (۱۶)، اقدامات تخریبی و خشونت‌آمیز وسیعی علیه مخالفان، فلسطینی‌ها، اعراب اسرائیلی و مهاجران آفریقائی بی‌چاره انجام می‌دهند که در محلات فقیرنشین، کثیف و پرجمعیت تل‌آویو زندگی می‌کنند.

اسرائیل مجموعه‌ای از قوانین تبعیض‌آمیز علیه غریبه‌دیان ترویج کرده است که بطور ترسناکی یادآور قوانین نژادپرستی نرنبرگ (۱۷) است که یهودیان در آلمان نازی حق رأی و شهروندی نداشتند.

قانون پذیرش جوامع منحصر به شهرک‌های یهودی در منطقه گالیله اسرائیل اجازه می‌دهد که براساس «مناسب بودن با چشم انداز اساسی جامعه» مانع متقاضیان برای اقامت شود.

مرحوم یوری آونری، سیاست‌مدار و روزنامه‌نگار چپ‌گرا نوشت که «موجودیت اسرائیل توسط فاشیسم تهدید شده می‌شود».

در سال‌های اخیر، بیش از ۱ میلیون اسرائیلی، بسیاری از آن‌ها در میان روشن‌فکرترین و تحصیل‌کرده‌ترین شهروندان اسرائیلی‌هائی هستند که جهت زندگی به امریکا رفته‌اند (۱۸). در داخل اسرائیل، فعالین حقوق بشر، روشن‌فکران و روزنامه‌نگاران- اسرائیلی و فلسطینی- درکارزار کثیف مورد حمایت دولت، زیر نظارت دولت و تحت بازداشت‌های خودسرانه قرار گرفته و بعنوان خیانت‌کاران تحقیر شده می‌بینند.

سیستم آموزشی اسرائیل، از شروع مدارس ابتدائی، یک ماشین تلقین برای ارتش است. ارتش اسرائیل بطور دوره‌ای با نیروی هوائی، توپخانه‌ای و واحدهای خودکار خود دست به حملات گسترده‌ای علیه ۸۵۰/۱ (یک میلیون و ۸۵۰ هزار) فلسطینی اکثر بی‌دفاع در غزه می‌زنند، که منجر به کشته و زخمی شدن هزاران فلسطینی می‌شود.

اسرائیل کمپ ساهارونیم در صحرای نیگیو (۱۹)، یکی از بزرگترین مراکز حبس و بازداشت در جهان را اداره می‌کند، جائی که مهاجران آفریقائی را می‌تواند تا سه سال بدون محاکمه نگه دارد.

محقق بزرگ یهودی، یشایاهو لیبووئز، که عیسایا برلین (۲۰) وی را «وجدان اسرائیل» می‌نامد، خطر مرگبار اسرائیل و پروژه استعماری‌اش را مشاهده کرده است، هشدار داد که اگر اسرائیل مذهب و دولت را از هم جدا نکند و به اشغال استعماری خود بر فلسطینی‌ها پایان ندهد، این امر منجر به ظهور یک خاخام فاسد می‌شود که یهودیت را به یک فرقه فاشیستی منحرف می‌سازد.

یشایاهو لیبووئز که در سال ۱۹۹۴ درگذشت، گفت: «نسبت ناسیونالیسم مذهبی به دین مانند همان نسبت ناسیونال سوسیالیسم به سوسیالیسم است». او مشاهده کرد که ستایش کورکورانه ارتش، بویژه پس از جنگ ۱۹۶۷ که در آن اسرائیل کرانه باختری و اورشلیم شرقی را تصرف نمود، منجر به انحطاط جامعه یهودی و مرگ دموکراسی خواهد شد. یشایاهو لیبووئز نوشت: «موقعیت ما مانند ویتنام دوم [اشاره به جنگی است که توسط امریکا علیه ویتنام در سال‌های ۱۹۷۰ برآه انداخته شد]، و خراب‌تر و تبدیل به جنگی بدون چشم انداز حل نهائی خواهد شد، که پیوسته تشدید می‌شود».

او پیش‌بینی نمود که «اعراب، مردم زحمت‌کش خواهند شد و یهودیان به مدیران، بازرسان، مقامات، و پلیس – بطور عمده پلیس مخفی تبدیل می‌شوند. دولتی که بر یک جمعیت متخاصم ۵/۱ میلیون تا ۲ میلیون خارجی حکومت کند، الزاما به یک دولت پلیس مخفی تبدیل می‌شود، با کل آن‌چیزهائی که این امر جهت آموزش، آزادی بیان و مؤسسات دموکراتیک، دلالت ضمنی می‌کند. مشخصه فساد هر رژیم استعماری در دولت اسرائیل نیز چیره خواهد شد. دولت باید از یک‌طرف شورشیان عرب را سرکوب کند، و از طرف دیگر اعراب خائن (۲۱) را پیدا کند. همچنین دلیل خوبی

وجود دارد که نیروی دفاعی اسرائیل، که تاکنون یک ارتش مردمی بوده است، و در نتیجه به یک ارتش اشغالگر، و فاسد تبدیل شده، فرماندهانش، مانند هم‌قطارهای خود در سایر کشورها به حاکمان نظامی تبدیل خواهند شد». صهیونیست‌ها هرگز بدون حمایت قدرت‌های امپریالیستی غربی که انگیزه‌های آن‌ها با ضدسامی (به غلط یهود ستیزی) ملوث شده بود، نمی‌توانستند فلسطینی‌ها را مستعمره کنند. بسیاری از یهودیانی که به اسرائیل فرار کردند، این کار را نمی‌کردند، بلکه به دلیل ضدسامی (به غلط یهودستیزی) کینه جویانه اروپائی بود که در پایان جنگ جهانی دوم شاهد قتل عام ۶ میلیون یهودی بود. اسرائیل همه آن بازماندگان بی‌هویت و فقیر بسیار زیادی بود که از حقوق ملی، جوامع، خانه و کاشانه و اغلب فامیل و بستگان خود محروم شده، و جلای وطن کرده بودند. این به سرنوشت غم انگیز فلسطینی‌ها که هیچ نقشی در آزار و کشتار همگانی یا هولوکاست اروپائی نداشتند، تبدیل گشت که در محراب نفرت فدا شوند.

درباره نویسنده:

کریس هجیز، در ستون نظر هفتگی در سایت تروث‌دیگ می‌نویسد. او ۱۲ کتاب نوشته است، از جمله پرفروش‌ترین کتاب تایمز نیویورک «روزهای ویرانی، روزهای آشوب» (۲۰۱۲)، که همکار کاریکاتوریست جو ساکو بود. وی اکنون مجری برنامه مصاحبه ای «تماس»، در آر تی امریکا است.

هجیز، نزدیک به دو دهه به عنوان خبرنگار خارجی در امریکای مرکزی، خاورمیانه، آفریقا و بالکان گذرانده است. وی همچنین برای کریستین ساینس مونتیور، رادیو عمومی ملی، دالاس مورنینگ نیوز و نیویورک تایمز گزارش داده است.

هجیز، بخشی از تیم خبرنگاران نیویورک تایمز بود که جهت پوشش تروریسم جهانی جایزه پولیتزر را در سال ۲۰۰۲ دریافت نمود. او همچنین جایزه جهانی عفو بین الملل را جهت روزنامه نگاری در سال ۲۰۰۲ دریافت نموده است. هجیز، در سنت جونزبری، وی تی، بدنیا آمد و در مدرسه ایگلبروک، یک مدرسه شبانه روزی خصوصی در دیرفیلد، ام ای تحصیل نمود. پدر او یک کمک کشیش پریسباتیریان (مربوط به دلالیت بر یک کلیسای مسیحی یا مذهبی که مطابق با اصول پروتستانیسم توسط بزرگان اداره می‌شود)، در شمال ایالت نیویورک بود.

هجیز، دارای مدرک بی. ای در ادبیات انگلیسی از دانشگاه کولگیت و یک مدرک کارشناسی ارشد الهیات از دانشگاه هاروارد است. وی یک سال را بعنوان نیمان فیلو (برای روزنامه نگاری) مطالعه کلاسیک در هاروارد گذراند.

در سال ۲۰۱۴، بعنوان کشیش کمک برای شاهد اجتماعی در مراسمی در کلیسای پریسباتیریان دوم در الیزابت، ان ج منصوب شد. این انتصاب برای کارش در زندان‌های نیوجرسی تصویب شد، جایی که طی دهه گذشته، هجیز، دوره‌های اعتباری دانش‌کده را برای زندانیان تدریس کرده است.

هجیز، ویرایشگر تروث‌دیگ است و با هنرپیشه زن کانادایی یونیس وونگ ازدواج کرده است. آن‌ها در پرینستون، ان ج زندگی می‌کنند.

https://www.truthdig.com/author/chris_hedges/#author-bio

برگرداننده شده از:

The Zionist Colonization of Palestine

Chris Hedges / TruthDig

<https://www.truthdig.com/articles/the-zionist-colonization-of-palestine/>